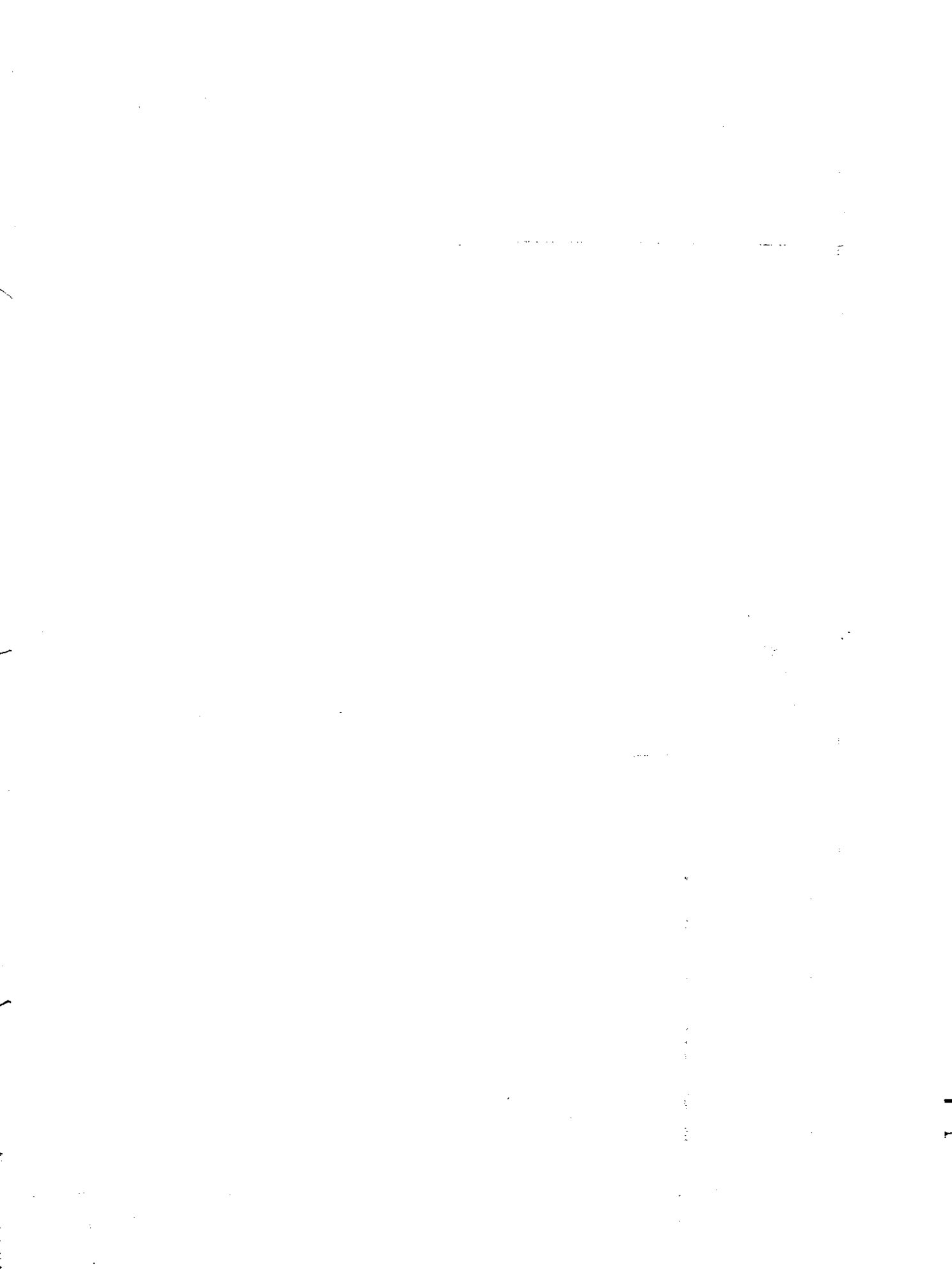


Decorative header with stylized, blocky text, possibly a title or page number, rendered in a high-contrast, black and white style.





اجباراً قطعاً نباید هیچ حزبی داخل شوند  
و در امور سیاسی مداخله نمایند. حضرت عبدالبهاء

# آهنگت بدیع

مخصوص جامعه بهائی است

شماره ۱۱۹

شماره مسلسل ۱۹۰

دیماه ۱۳۴۱ شمسی - ژانویه ۱۹۶۳ میلادی

شماره ۱۰ سال ۱۷

فهرست مـدرجـات

صفحه	
۲۱۶	۱- لوح مبارك حضرت عبدالبهاء جل نثانه
۲۱۷	۲- اتمام نقشه * نيمه دهساله
۲۱۹	۳- عشق و ازدواج
۲۲۲	۴- ايامی امـرالله - جناب عبدالجليل بيكسعد
۲۲۴	۵- قلعه ماکو ( شعر )
۲۲۶	۶- خاطراتی از حضرت عبدالبهاء
۲۳۲	۷- رساله * نبوت خاصه
۲۳۳	۸- جوانی که قیام کرد و موفق شد
۲۳۵	۹- آتش طور ( شعر )
۲۳۶	۱۰- پنجاه سال قبل ( قسمت دوم )
۲۳۹	۱۱- جدول شماره ۱۲ آهنگ بدیع

عکس روی جلد - غنچه های از نژاد های سیاه - زرد - سرخ و سفید بالباس محلی در نعلایش تـرك  
تعصب نژادی در شهر آنکارا ناسیون ( باراکوته ) روز جشن تولد حضرت نقطه اولسی

۲۰ اکتبر ۱۹۶۲

قرین بواط حضرت حکیم علیہ صبح آتد الابھی

جناب حاجی واعظ علیہ صبح آتد الابھی

بہر

ای مسادی حق نامہ اخیر وصول یافت و مضامین شیرین و شیرین بود انقطاع اخبار فی الحقیقہ مورث اخراں بود  
ولی پیکت بسین وقاصد امین در میان بود و آن احساسات متقابلہ قلب و جلدان کجھ تہ از این جہت روابط معشویہ  
مستمر است و احساسات وجدانیہ مستدام باید بسکرا نہ حضرت مقصود پر داخت کہ اجبای خویش را بچنین وساطت عظیمہ  
تخصیص دادہ و مورد فیض ستدیم فرمودہ در جمیع اوقات یاد شما در خاطر و ذکر شما از سان متبادر جمیع یاران را تحت شتافا

برسان و علیک البہا الابھی

عبد البہا جہانس

# اتمام نقشه ششمیه دو ساله

"... جهاد روحانی آینده که سومین و آخرین نقشه مرحله اولی در سبیل اجرای فرمان تبلیغی حضرت عبدالبهاست و منتهی بجشنهای آینده اظهار امر علی حضرت بهاء الله میگردد..."  
تلفراف ضیع مبارک ۸ اکتبر ۱۹۵۲

دوره ششم بسلطنت الهیه و در دوره هفتم و اخیر بسلطنت روحانی جهانی موسس آئین بهائی منتهی گردد.

طول ازمنه و فواصل این ادوار و مراحل مجهول و روشن تحقق بخشیدن و ترتیب انجام و تکمیل اهداف آن بر اساس تقلیب تدریجی و ایجاد وسائل کافیسه و تهیه و تعمیم آملدگی کلیه برای پذیرش و قبول آنست و تحولات و تغییرات ناگهانی و هدم اساس و اصول موجوده توسل نخواهد شد.

در حقیقت تحقق و انجام اهداف عالییه ادوار هفتگانه تکامل جامعه بهائی الیوم بدست مهاجرین فداکار و مؤمنین غیور و شجاع است که قدم استقامت محکم کنند و باطمینان تام در تحکیم اساس بنیانی که باراده الهی و هدایت ولی امر ربانی در اقصی نقاط و مراکز عالم برپا داشته اند قیام نمایند چه که تکمیل و اتمام اهداف این مراحل و مدت طی ازمنه و فواصل این ادوار بکوشش و فعالیت جمهور مؤمنین در سراسر عالم منوط و مربوط است و هرچه بر این کوشش و فعالیت افزوده شود ثمراتش زودتر و اثراتش سریعتر ظاهر و باهر خواهد گشت.

اگرچه در باره ای از اقالیم ارض بسیاری از این مراحل طی شده و شاهد مقصود نقاب از رخ بر انداخته و استقلال جامعه امرالله اعلان شده و رسمیت احکام و حدود شریعه الله شناخته شده ولی هنوز این مراحل در دیگر اقالیم و ممالک متحقق نگشته و ادوار تحول و تکامل تمدن روحانی بهائیه

موسس وجود نخستین نقشه جهاد جهانی روحانی مروج شریعه الله ولی مقدس امرالله سیر تحول و تکامل تمدن بهائی و مدارج و مراتب استقرار ملکوت الهی را بهفت دوره منقسم فرموده و هر یک را بمناسبت مشخصات و اختصاصات و امتیازات آن مرحله بنام مخصوصی مسمی داشت هر یک از این ادوار بنفسها از دیگران ممتاز و معرف تحولات و ترقیاتی است که نمونه های مشابه همانند آن در ادوار و ایام ادیان ماضیه الهیه و مظاهر مقدسه قبلیه نیز موجود و در این ایام اشد و اقوی و اجل و ابهای آن در ظهور اعظم امر جهانی بهائی ظاهر و آشکار است و برور ایام حقیقت و هویت آن بالکلیه بارز و آشکار خواهد شد و بالاخره با استقرار ملکوت الهی در روی زمین منتهی خواهد گشت.

نخستین دوره یعنی دوره "مجهولیت امر الهی که با جانبازی و فداکاری و مساعی مخلصانه باسلان و شهیدان عصر رسولی در مهد امرالله و پاره ای از ممالک اروپ و آمریکا و آسیا و آفریک و سپس جمهور مهاجرین و مهاجرات در عصر تکوین در سراسر جهان ممتاز است اکنون قریب باختتام است.

دوره ثانی دوره مظلومیت و قهوریت جامعه بهائیان است که حتی هنوز در مهد مقدس امرالله ادامه دارد - سومین دوره مرحله انفصال جامعه بهائیه از جوامع ادیان عتیقه و چهارمین دوره هنسگام استقلال امرالله از احزاب و ملل اخری و بالاخره دوره پنجم زمان رسمیت شریعه الله است که در

## آهنگ بدیع

دیگری را باین خدمت جلیل ما مهر دارند و بدین منظور هیئت مجلله نورا ایادی امرالله لزوم ادامه هجرت را تأیید فرموده و از گروه مهاجرین فی سبیل الله خواسته اند که تا تصمیم ثانوی مراکز خود را ترک ننمایند .

محتاج بتوضیح نیست که چه بسا مراکز موجوده حالیه بمهاجرین یا برجای و مستحکم است و هنوز در بین احبای آن مرز و بوم کسانی که بتوانند جای خدمات مهاجرین را پر کنند بتعداد کافی بایمان موفیق نشده اند و خلاصه میتوان کرد که رونق تشکیلات امریه در آن دیار بوجود مهاجرین وابسته است - یقین قطعی حاصل است که در چنین موقعیت مهمی مهاجرین مخلص قد آکار با ادامه توقف در نقاط مهاجرتی موفقیتبای گذشته را تکمیل و برای تحقق بقیه اهداف نقشه جهاد کبیر اکبر کماکان بفعالیتها خوش ادامه خواهند داد .

" . . . سزاوار پیمان است که آغاز چنین سال فرخنده ای بابتجد اقدامات مجدانه کلیه کسانی که در این مشروع عظیم بهائی شرکت نموده اند بیل قاطبه نفوس که خود را در ظل شریعه الهیه وارد میدانند توأم باشد و این قیام و جانفشانی باید در طی سال حاضر نوعی در اعمال و افعال احبای الهی - منعکس گردد که فروغ آن فتوحات مشعشعی را کلا آغاز جهاد کبیر روحانی و در حقیقت از تاریخ شروع عصر تکون دور بهائی تاکنون بدست آمده است - تحت الشعاع قرار دهد . "

(از توقیع منیع مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه)

بتمامها صورت نیز پذیرفته است .

ولی مقدس امر الهی نقشه جهاد کبیر اکبر را بآخرین نقشه مرحله اولای فرمان تبلیغی حضرت عبدالبهاء مولی الموری تسمیه فرموده و این خود بنفسه مبین این مطلب است که برای طی بقیه ادوار سابق الذکر مراحل دیگر و نقشه ها و جهادهای دیگر نیز در پیش است و هنوز در آن خدمت و ایام فعالیت سپری نشده است .

اکنون که نخستین نقشه جهاد جهانی و روحانی و آخرین وصیت ولی عزیز امر الهی در شرف اتمام و تکمال است باید نظر را بآثار و اوامر مبارک آن مولای محبوب معطوف داشت .

هیئت مجلله ایادی امرالله در ارض اقدس علیهم بهاء الابهی بااستناد بیانات و اوامر مبارک عموم مهاجرین و مجاهدین سبیل الهی را باین نکته متذکر و متوجه داشته اند که با تشکیلات بیت العدل عمومی اعظم تأسیس تشریحی دور بهائی و تکمیل اهداف نقشه بدیعه منیعه دهساله وظائف و خدمات ذی قیمت و با ارزش آنان پایان نیافته است .

اساسی ترین هدفی که امروز باید مورد توجه عموم احبای قرار گیرد تحکیم موقعیت و حفظ موجودیت جوامع جدید التاسیس است که در نقاط مختلفه عالم بمدد اسم اعظم و فداکاری و کوشش بیسروان و مهاجرین این امر اعز افخم تأسیس یافته .

بر این هدف جلیل و مقصد عظیم که مقدمه و پایه مراحل سبعة ایست که مشروحاً مذکور گردید امری مقدم نیست تا زمانی که اعظم هیئت تشریحیه عالم بهائی و هیئت مجلله ایادی امر الهی بوضع اساس و تنظیم نقشه های جدیدی برای توسعه نشر نفحات الله اقدام کنند یا موسسات و محاهد

مراجعه مطالعه

- ۱- تفراف مبارک مورخ ۸ اکتبر ۱۹۵۲ - ۲- توقیع منیع مبارک ۱۱۰ بدیع
- ۳- پیام هیئت مجلله ایادی امرالله در ارض اقدس .

# عشق و ازدواج

از کتاب دستور العمل برای زندگی  
بقلم ایوبی امرتسارمته ابهار و رحیم خانم

دستی و مودت بین افراد هر قدر شدید و زیاد باشد اساس و شالوده جامعہ محسوب نمیشود بلکه اساس و معنی واقعی شمانا امر ازدواج و زناشویی است . مرد و زن واحد اولیه محسوب و در حول آنان اولاد و منسوبین و آشنایان قرار دارند که تعداد آنان بطبعاً رویتزاید است . بنابراین ضروری ترین اصل در حیات عمر فردی از افراد توجه و مبادرت بامر ازدواج است . راست است که نفوس همواره متوجه با اهمیت این موضوع بوده اند لکن امر ازدواج هرگز مانند امروز در انتظار تا این درجه کسب اهمیت ننموده بود . امروز نیای شدن در تمایلات جنسی و افراط در این قبیل مسائل و نشریات مربوط بروابط جنسی و سایر عوامل محرک سه مستغرق میباشد و بر اثر مبالغه و افراطی که در این امور بعمل آمده مشکلاتی ایجاد شده که راه حل آنها بدست نیامده است بالعکس دایره مشکلات طوری - رو بتوسعه و ازدیاد است که از روی احصائیه های فعلی میتوان پیشروئی کرد که در ایالات متحده آمریکا تا سال ۱۹۶۵ نصف ازدواج ها بطلاق منجر خواهد شد . بقول یکی از نویسندگان اکنون تعلیم و تربیت بسا هرج و مرج در مسابقه است . امر طلاق روا جی بسزا یافته و امراض مقارنتی با وجود پیدایش طرق معالجات محیر العقول پیوسته رو باز زیاد و شدت میرود . در بسیاری از ملل عظیمه میزان موالید زوجه تنزل و فساد اخلاق رو بتزاید و بدتر و بالاتر از همه روابط نامشروع و فحشا حتی بطبقات جوانان نورس نیز سرایت نموده است . مسلم است که عیب و نقص مزگی موجود است و این عیب و نقص در جامعه بطور کلی و در روش افراد

ما افراد بشر موجودات منفرد خلق نشده ایم ، تمام دوران حیات ما متکی بر یک رشته روابط و علاقی است که با سایر افراد بشر داریم و حصول کمال در عالم امکان به تنهایی و بلا استقلال برای هیچ فردی از افراد میسر و ممکن نیست . ما چون طبیعتاً مانند زنبور عسل و مورچه و حیوانات نظیر آن اجتماعی خلق شده ایم برای هیچیک از ما ممکن نیست صفات و اخلاقی ذاتی خود را مانند یک واحد مجزائی پرورش و تکمیل نماییم . کشیش و صوفی و یا مرتاضی که عمر خود را بدون ابراز خستگی در طلب طریق نجات صرف میکند و یا با ترک لذات و مواهب زندگی و تحمل ریاضات و صدمات جسمی تکمیل نفس مینماید راهی غلط می بینماید . چنین فردی سعی میکند بر خلاف سیر طبیعت حرکت نماید زیرا ترقی و تعالی افراد هر یک از انواع موجودات که بحال اجتماع زندگی میکنند بر اساس تعاضد و تعاضد و رقابت و تشویق و تحریص و استفاده از تجربیات اقربان و امثال خویش استوار است . بنابراین قسمت اعظم طریقی را که باید در سبیل ترقی و تکامل شخصی به بیمائیم قهراً با زندگی کسانی که با آنها معاشریم ارتباط دارد و طرز رفتار ما با آنان و طریقه رفتار مقابل آنها نسبت بامدر اخلاق خود ما مؤثر بوده و در اصلاح یا افساد آن مدخلیت کامل دارد . دنیا در اثر تولید و تکثیر نسل پیش میرود سلولها بالطبع تقسیم و زیاد میشوند و یا مجتمع شده و تولید مثل مینمایند . انسان هم مانند سایر موجودات زنده تولید مثل میکند روی این اصل ارتباط اساسی و حیات انسانی در عائله و خانواده یافت میشود .

## آهنگ بدیع

غائی ازدواج بهیچوجه تائین نگردیده و باید از آن صرفنظر نمود .

انواع مختلفه ازدواج که فوقا تشریح گردید البته جنبه کلی و عمومی داشته و باید بهمین قسم تلقی شود . بدیهی است مستثنیاتی نیز در این موارد در همه جا وجود داشته و در حقیقت میتوان گفت که هر ازدواجی فی حد ذاته جنبه خاصی دارد لکن در عین حال این نکته واضح و مسلم است که سه روش و طریقه کلی در مورد امر ازدواج موجود و متداول است .

یکی طریقه شرقی و آن این است که یکطرفه شرقی انتظارات زیادی ندارد که از ازدواج خویش عشق و محبت کامل و یا ارتباط معنوی بدست آورد بلکه امر ازدواج را یک امر ضروری زندگی تشخیص داده و معتقد است که بوسیله آن نام خویش را باسر افزای جاویدان نموده و وظیفه خود را در دوره حیات با تقدیم فرزندان بجامحه دنیا ایفا نماید .

شخص اروپائی هم که در باب چگونگی حصول سعادت واقعی از طریق ازدواج از جهاتی دچار ابهام و اشتباه است و در این انتخاب آزادتر است معذک در این قبیل مسائل خیلی معتقد بر رسوم و عادات بوده و احترام زیادی نسبت بزندگی خانوادگی که آنرا کانون زندگی میداند قائل است لکن در عین حال از جستجو و کسب لذات در خارج از محیط زناشویی روگردان نیست .

اما آمریکائی با ابراز جدید ناچیز و جزئی انتظار فواید کلی از امر ازدواج داشته افراد باین امر اقدام ووقعی بنصایح بزرگان خانواده خود ننهاده و در امر طلاق نیز بمعجله و شتاب اقدام مینماید . تصور نمیرود که چنانچه احصایه ای از ازدواجها مقرون بمساعده تهیه شود نتیجه آن حاکی از این باشد که آمریکائیهها مثلا در امر ازدواج سعادت مندتر از اهالی سیام باشند .

در حقیقت این مسئله موجب حیرت است که امر ازدواج در میان مللی که بنظر ما عقب افتاده هستند

جامحه بطور خصوصی حکمفرما است .

چنین معلوم میشود که ما افراد بشر بر خلاف قوانین و نظامس طبیعی سیر مینمائیم زیرا هرگاه حرکت و رفتار ما باین قوانین هم آهنگ و هم عنان بود مفاسد موجوده بجای اینکه روبرو به ازدواج و شدت رود رو بنقصان میگذاشت .

ازدواجهای را که امروزه در دنیا جاری و معمول است بطور کلی میتوان سه قسم تقسیم نمود :  
یک قسم که بیشتر در شرق نزدیک و شرق اقصی معمول و متداول است عبارت از ازدواجهای است که نه فقط بعنوان فریضه اجتماعی نسبت بجامحه باید انجام شود بلکه یک امر تقریبا اجباری و خانوادگی است که اجرای آن در وهله اولی بسته بتصمیم والدین است .

نوع دوم سبکی است که کم و بیش جنبه اروپائی دارد و آن عبارت از ارتباطی است که بحقیقه آنها اصولا برای حسن جریان امر جامعه لازم و ضروری بوده و باید عقلا مورد قبول واقع و با رعایت نظر اشخاص ذینفع ترتیب و تنظیم یابد و در مورد این ازدواج نباید عشق و علاقه زیادی انتظار داشت بلکه طالب این عشق و علاقه میتواند آنرا در صورت احتیاج در خارج بدست بیاورد .

نوع سوم ازدواج را میتوان اسلوب افراطی آمریکائی نام نهاد . این نوع ازدواج کاملا جنبه انفرادی و شخصی داشته و بحد افراط ( ایدآلی ) و عشقی میباشد و بیشتر بر مفهوم ظاهری کلمه "عشق مبتنی است .

معمولا مردم چنین تصور میکنند که سعادت واقعی نه فقط از طریق ازدواج بدست میآید بلکه چنانچه این سعادت از طریق مزبور حاصل نشود ازدواج را باید لغو و شرکای دیگری در زندگی جستجو نمود و اینکار را الی غیر النهایه اداه داد .

خلاصه اینکه معتقدند چنانچه طرفین ازدواج از نقطه نظر عشقی رضایت خاطر حاصل نمایند نتیجه و مطلوب



## آهنگ بدیع

بیشتر مقرون بسعادت و خوشبختی میگردد و دلیل آن این است که ازدواج بر مبنای عاقلانه تری استوار میباشد ولی در هر حال ازدواجها یکباره بدون رعایت رشد و سلامت اخلاقی صورت نمیگیرد در هیچ جای دنیا مورت سعادت و خوشی نمیگردد .

بطور کلی یکفرشی از امر زناشویی که موجبات زیاد برای سعادت و خوشی زندگی او در بردارد انتظارات زیادی ندارد در حالیکه امریکایی چون برای «بریز جزئی اهمیت زیادی قائل است انتظارات فراوانی از آن دارد .

شرقی عاقلان و اوج را وسیله ای برای تولید نسل میدانند در حالیکه امریکاییها معمولا چنین تصور مینمایند که ازدواج ارتباطی است که منظور از آن تمتع جنسی است. هر قدر نفوس زودتر متوجه شوند که نظریه اول مبتنی بر حقیقت و قوانین طبیعی بوده و نظریه ثانی بیش از حد لازم - برای امر جزئی و نامتین اهمیت قائل میشود بیشتر از - نعمت سعادت بهره مند خواهند گردید .

شاید موضوعی مناسبتر از امر ازدواج نباشد که بدان وسیله بتوان حقایق اساسی را تبیین و تشریح نمود .

دنیائی که مادران زیست میکنیم حواس ظاهره و قوای عالیه معنویه که دارا هستیم مانند حس استفاده از زیبایی صوت و رنگ که در موسیقی و صنعت جلوه گر میشود مواهب عالیه ای هستند که نه فقط حق تمتع از آن را داریم بلکه میتوان گفت که چون این مواهب قسمتی از حقی است که خداوند در وقت تولد بمساک عطا فرموده تمتع از آن برای ما حتمی و ضروری است. هرگاه تصور نمائیم که بی اعتنائی بمواهب موفسوره طبیعت و عدم استفاده از آن دلیل بر تقدیس و انقطاع است و اگر فکر کنیم که بایست پازدن به لذات زندگی طریق نجات و فلاح می بینائیم اشتباه بزرگی را در زندگی مرتکب شده ایم . حواس ظاهره و باطنی مائما بمنزله ابوابی هستند که مارانه فقط بنحوه زندگانی کاملتری هدایت میکنند بلکه وسایلی میباشد که ما را بمحرفت زندگانی و بصیرت معنوی بیشتر آشنا میسازند . لکن حواس هم باید مثل سایر عوامل حریک در جای خود

بکار رفته و وظایف محینه خویش را انجام دهند . اگر شخصی دارای حس شدید ذائقه و شامه بوده و ذوق زیادی برای شنیدن نغمات موسیقی داشته باشند و چشم او در زیبایی و تناسب و الوان لذت برد و دارای احساساتی شدید و عواطفی لطیف باشد و یافکرش در رشته ادبیات و علوم سیر نماید و از آن مستفیض و - محظوظ گردد نباید چنین نتیجه گرفت که این شخص در دریای لذات و مادیات منهدم است . بالعکس این کیفیت نشان میدهد که این شخص قوی و استعدادات خداداد خود را پرورش داده و از آنها استفاده کرده است لکن همینکه آن شخص به پرشوری پردازد و یسا هدف خود را در زندگی ارضای خواهشهای نفسانی خویش را م از شهوانی و فکری یا غیره قرار دهد همان وقت است که از مواهب مودعه در خویش سوء استفاده نموده و مانع از تکامل روحی خود میگردد .

همانطوریکه ریاضت اصولا امری غیر طبیعی و مبنای آن غلط است بپیمان نحو افراط در آزادی نیز خطا بوده و زیان آن نسبت بفطرت انسانی بمراتب زیادتر است زیرا گریه مساک و ریاضت از امور مضره محسوبند ولی افراط نیز از لحاظ اثر و نتیجه بمراتب بدتر و زیان آورتر است .

هیچ عاملی در زندگی بقدر فقدان اختیار در مسائل جنسی مهم و برجسته نیست . مردم ظاهرا چنین تصور میکنند که التذاذ از غریزه جنسی خویش که آنها بحد افراط پرورش داده اند حق مسلم آنان بوده تنها راه وصول بسعادت و بزرگترین لذتی است که در زندگی برای آنان مقدر شده است .

تمدن غرب در کلیه شئون از قبیل تألیفات و مطبوعات بی ارزش تخصص و حکایات عشقی سست و بی معنسی و صنعت فیلمبرداری و مد های لباس و آرایش و اعلانات و اعمال روز مره و بطور کلی در سایر شئون اجتماعی امور جنسی را مورد توجه و جلوه خاصی قرار میدهد و در نتیجه میتوان گفت که شما رعمومی این است که انسان برای کسب لذت جنسی خلق شده و این حق

(بقیه درص ۲۴۰ ملاحظه فرمائید)

از جلد نهم کتاب عالم بهائی  
ترجمه فریدون سیستانی

## ایادی امرالله

### عبدالجلیل بیک سعد



صعود مؤمن شجاع و متقدم امرالله عبدالجلیل بیک سعد که مولای محبوب عنوان افتخار آمیز ایادی امرالله باو عنایت فرموده - بودند در روز بیست و پنجم ماه می ۱۹۴۲ اجبای مصر را غرق در احزان بی پایان نمود .

این مرد جلیل القدر که در ایام مسافرت جناب ابوالفضائل گلپایگانی بمصر توسط ایشان بامر مبارک اقبال نموده بود از جمله نفوس ممتازی بود که تمام هستی خود را فدای کلمه الهی نمود . وفاداری او بامر مبارک پنهان بود که برای انجام هرگونه فداکاری هرگز کوچکترین تردیدی بخود راه نمیداد . دلباخته امرجمال مبارک بود و در راه خدمت بامرش متحمل مصائب بسیار شد ولی تمام این زحمات را با روح فداکاری واقعی و خشنودی و رضایت میپذیرفت و همین سرور روحانی سبب میشد که دوران تبعید بنقاط دور است راکه اغلب مهجور از یار و پیوند بسر میبرد تحمل کند . هیچ فرصتی را برای انجام خدمتی که مصلحت و پیشرفت جامعه را مضمن بود از دست نمیداد . شاید تسلیهای آئند ، ارزش خدماتی راکه برای امرالله در مصر انجام داده است بشناسد .

در سنه ۱۹۲۳ هنگامیکه قانون اساسی کشوری بتصویب میرسید کمیسیون مخصوصی که باین موضوع رسیدگی میکرد پیشنهاد کرده بود که برای رسمی شناختن مذاهب آزادی مذهبی محدود شود عبدالجلیل بیک سعد بعنوان یک قاضی دادگاههای کشوری ضمن مقالات الهام بخش خود از تساوی حقوق مذاهب حمایت نمود و این اصل بعنوان سومین ماده قانون مزبور بتصویب رسید .

این شخص شریف در بسیاری از مراحل توسعه و پیشرفت امر مبارک در مصر شرکت داشت در ماه می ۱۹۲۹ - بعلمت تصمیم تاریخی که در دادگاه اسلامی مصر بر علیه بهائیان Kamel Saayda گرفته شده بود موقعیت اجبای مصر بخطر افتاد . مستر میلز Mr Mills بنا به دستور حضرت ولی امرالله بقاهره آمد و در آنجا عبدالجلیل بیک سعد با ایشان ملاقات و سپس همراهی یکدیگر را از نخست وزیر و سایر مقامات رسمی برای بهبود موقعیت احبای دیدن کردند و بعد از عزیمت مستر میلز عبدالجلیل بیک سعد به تنهایی این اقدامات را دنبال نمود .

در سنه ۱۹۳۴ که موضوع رسمیت محفل مصر جهت تصویب بمراجع قانونی ارائه شد محکمه مربوطه بعنوان -

ترجمه کرد و با این خدمت‌گرانها امکان مطالعه این تاریخ مستند را برای مردم کشورهای عربی زمان فراهم آورد.

در سنه ۱۹۴۱ ترجمه او بطبع رسید اما بسبب بروز جنگ جهانی ناپارشد آنرا با اداره انتشارات دولتی - واگذار کند و از این اداره بهراج عالی اسلامی تسلیم شد و در آنجا بعنوان يك كتاب مخالف اسلام محكوم و قرار شد مجلدات آنرا جمع آوری و نابود کنند. وقتی عبد الجلیل بيك از این موضوع مطلع شد با اقدامات جدی پرداخت و بدون توجه بپاس و ناامیدی از اینکه ممکن است - اقدامات شرمناک بشمری نباشد آنچه در قدرت داشت بکار برد و ضمن مصاحبه با مقامات رسمی مصرانه و سلوختگی ناپذیر کوشید تا اینکه نه تنها آنها را از توقیف خارج کرد بلکه ابوابه انتشار و توزیع آنرا در مصر و خارج نیز بدست آورد.

در بین سایر خدمات تاریخی او ترجمه کتاب بیباک الله و عصر جدید بزبان عربی و تألیف دو کتاب بنامهای ۱- مقررات یاد ستور العملها Rules of Procedure ۲- قوانین احوال شخصیة (۱) را میتوان نام برد در سنه ۱۹۴۱ اجازة ساختمان حظیره القدس قاهره را گرفت و مصالح لازم جهت این بنا را تهیه نمود و چنان وجود خود را وقف این وظیفه نمود که رعایت سلامتی خود را نیز نزنمود بطوریکه اغلب در گرمای شدید شخصاً در محل کار حاضر میشد و بنظارت کارهای ساختمانی میپرداخت و با عشق و علاقه وافر این زحمات و طاقت فرسار را تحمل میکرد تا اینکه به بستری بیماری افتاد و بعد از يك عمل جراحی روح پرفتوحش بملکوت ابهی صعود کرد. عبد الجلیل بيك سعد سالهارئيس محفل ملی بهائیان مصر و حافظ تشکیلات امری در آن یار بود و فاداری او نسبت بمولای محبوب توانائیش در تبلیغ اطلاعات وسیع او در کتب مقدسه محبتش نسبت باحباب و شهادت و فداکاریش در انجام خدمات امری برای ابد در خاطر احباب مصر باقی و مقرر خواهد ماند و بیوسته بخد مات فنا ناپذیر اولین ایادی امرالله در کشور خود افتخار میکنند.

اینکه این مجموع کاملاً جنبه مذهبی دارد و خارج از صلاحیت دادگاه میباشد آنرا رد کرد ولی کاردانی و پافشاری عبد الجلیل بيك سعد که در پشتیبانی - ادعای اهل بهای از خود نشان داد بالاخره محفل مصر برسمیت شناخته شد. و همین اقدام تاریخی در حل سایر مسائل امری بسیار مؤثر واقع شد و تسهیلاتی برای آینده بوجود آورد در همان سنه ۱۹۳۴ یکی از دانشمندان مصر بنام Shaykhel Kharashi ضمن مقالاتی تحت عنوان "دیانت بهائی توهم خوش آیندی است" امرالهی را مورد حمله قرار داد. - عبد الجلیل بيك سعد با حرارت و شهادت فوق العاده وارد میدان مبارزه شد و ضمن نگارش چهارده مقاله مستدل تحت عنوان "دیانت بهائی يك حقیقت است" باودانی است "نظریات او را رد کرد و لایلی که در اثبات حقایق امری اقامه نمود بقدری منطقی بود که متعصبینی را که در این بحث خود را شکست خوردند میدیدند بر آن داشت تا با توسل باولیاای امور از طریق قانون در جستجوی راهی برآیند که جارتبلیغات او را که آنرا بر ضد اسلام قلمداد کرده بودند بگیرند برای جلوگیری از این امر بوزیر دادگستری مراجعه کردند و او نیز بسهم خود برای جلوگیری از انتشار این مقالات که در دفاع از حقانیت امر مبارک نوشته میشد کوشید ولی عبد الجلیل بيك سعد در جواب او گفت اگرء! الجناب مایل هستند که من از عقیده خود دفاع نکنم بایستی اول دستور بدهند که مخالفین حمله را متوقف کنند و این واقعه مسئله آزادی ادیان را یکبار دیگر بهارلمان کشید و چون آزادی مطلق ادیان بتصویب رسیده بود قرار شد طرفین انتشار مقالات خود را متوقف کنند.

ضمناً بعنوان برقراری نظم عبد الجلیل بيك سعد را یکی از نقاط دور دست در مصر علیاً تبعید نمودند با این تصور که در آنجا خواهد بود خدمات خود را ادامه دهد ولی برعکس تصور آنها او از این موقعیت استفاده نموده کتاب مطالع الانوار را بزبان عربی

# قلعه ماکو

## غلامرضا روحانی

بود اشتیاق قلعه ماکو بسرم مرا  
کاندیری زیارت آن قلعه عا ز منند  
گفتم بدوستان و عزیزان رسان پیام  
بی حد ز فیض رحمت حق بهره ور شوم  
در این سفر بیای نشاید سپرد ره  
بیغام از صبا چو بیاران حق رسید  
روح جدید یافتم از فیض آن سفر  
با دوستان به جانب ماکو شتافتم  
غافل گذشته غافله ها بس از این طریق  
این ره مسیر موبک محبوب عالم است  
زین ره پیاده اول من آمنش گذشت  
تاریخ صفحه صفحه عیان شد به پیش چشم  
از فارس تا بقلعه ماکو مناظری  
خیل خیال در ره مقصود صف کشید

ناگه صبا رسید و رساند این خبر مرا  
یساران و عزم ره بسرافتاد مرا  
برگو که حاجتی است بدان خاک در مرا  
سازید اگر ز صحبت خود بهره ور مرا  
باید روانه ساختد را این ره بسر مرا  
شد حاجتم روا و شب آمد سحر مرا  
هم زنده ساخت همسفر و هم سفر مرا  
در راه گشت منظره ها جلوه گر مرا  
صد شکر کاگهی است از این رهگذر مرا  
وین خاک توتیا بود اندر بصر مرا  
اورا قدم بدین ره و چشمان تر مرا  
با آنهمه وقایع پر شور و شر مرا  
شد در نظر پدید در آن بوم و بر مرا  
مطلب مفصل است و سخن مختصر مرا

با ما صباست همسفر ساحل ارس

تا خاک آن ببوسد و مشکین کند نفس

## آهنگ بدیع

<p>بیوسته حمد خوان و ثنا خوان گریستم  من در میان جمع پریشان گریستم  گاهی زغم نشسته بدامان گریستم  غمها احاطه کرد و فراوان گریستم  هایل بروی قلعه و زندان گریستم  طاقت زدست دادم و چنبدان گریستم  من هم بحال خلق پیوباران گریستم  گاهی ز ظلم مردم نادان گریستم  در پیشگاه طلعت رحمان گریستم  گاه از جفای مظهر شیطان گریستم  از انس فخر انریسه حیوان گریستم  گاهی ز هوش رفتن و بی جان گریستم  وز آنچه شد بر آن شه امکان گریستم  منهم ز سوز گریسه یاران گریستم  درنا رشوق و من بی درمان گریستم</p>	<p>چون قلعه شد ز دور نمایان گریستم  جمعی بسوی قلعه روان بر فراز کوه  کردم روان بدامنه گاه از دو دیده اشک  داخل شدم بقلعه و ناگه ز هر طرف  زان سقف بس شگرف که بود از فراز کوه  آن دم که پایه درگه زندان گذاشتم  کز گریه ام بحال بشر میگریست ابر  گاه از نجابت علمای ریختم سرشک  گاهی بیاد ظلمت شبهای بسی چراغ  آمد گهی وفای علی خان بخاطرم  گاهی بچشم من سگ آن آستان گذشت  گاهی بهوش آمدم و تن گرفت جان  در آن مکان ز حبس و تبعید و ضرب و قتل  یاران ز سوز گریسه من گریستند  روحانی آن زمان زغم و درد میگذاخت</p>
---	--

کز یکطرف فرشته شادی گشود بر

دیدم مقام امنع اعلی است جلوه گر

## خاطراتی از حضرت عبدالبهاء

خودنگاه داشته و در جسمانم خیره شده بود پس از لحظه ای از من سؤال کرد: «آیا از دیانت ایرانی پیروی شنیده اید؟». من در جواب گفتم خیر. سپس میس فارمر اضافه کرد: «میتوانید نزد آن خانمی که روسری سفید بر سر دارد بروید و از او خواهش کنید در این باره برای شما توضیح بدهد من در چشمان شما آماده گی استماع این بشارت را میخواهم». مشارالیهها چه حالتی در چشمان من دیده بود نمیدانم. اما آنچه که او در چشمان من خوانده بود بحقیقت پیوست زیرا که در مدت نیم ساعت پس از آن لحظه من یک بهائی مؤمن و صدیقی شده بودم و تاکنون هم برایمان خود باقی مانده ام.

اما من میخواهم راجع به حضرت عبدالبهاء مطالبی بنویسم نه درباره خودم. چگونه حضرت عبدالبهاء در حالیکه هفت هزار میل از من فاصله داشت و در شهر عکا مسجون بود توانست از چنین فاصله ای دور و باین فوریت لیسان بدیانت بهائوسی و اطمینان قلب بمن عنایت فرماید؟ ماجرا بطریق ذیل اتفاق افتاد و میتوانم بگویم که راه وصول بایمان قبلا باز شده بود. زیرا در اثر مطالعه کتب مختلفه برای روزنامه "بستون ترانس کریپت" که عیوب و نواقص شایع و روز افزون تمدن کنونی و لزوم ایجاد یک نظم مناسبتر و بهتر جهانی را مورد بحث قرار میداد در درون خود شروع به تعمق و تفکر در این مسئله که دارای اهمیت جهانی است نموده بودم. من فکر میکردم که فی الحقیقه یک طرح و نقشه بدیع و جامع تری جهت تمدن انسانی باید ساخته و پرداخته

من حضرت عبدالبهاء را اولین بار بطور غیر مستقیم و بواسطه زیارت کردم و همین زیارت در تابستان سال ۱۹۰۶مرا بظل امرالله داخل نمود. در آنسال هنگامیکه در حوالی گرین اپر (محل مدرسه بهائی) اقامت داشتم جهت تحقیق و کاوش مسافرتی بدانجا نمودم. حسن کنجکاوی من بوسیله مقالات هفتگی که در روزنامه بستون ترانس کریپت Boston Transcript چاپ میشد تحریک گردیده بود. در آن ایام در مدرسه علم دینی "هاروارد" بتحصیل اشتغال داشتم و هدفم این بود که کنش کلیسای موحس دین (UNITARIAN) بشوم. این مسافرت در بعد از ظهر یک روز گرم در ماه آگست اتفاق افتاد. چادریزرگی که در قسمت پایین گرین اپر جانیکیه اکنون سالن سخنرانی واقع است نصب شده بود. من از جمعیتی بودم که برای استماع بیانات یک مجسمه ساز معروف ساکن نیویورک گرد آمده بودند. من به شنیدن سخنان او چندان علاقمند نبودم و مسافرتم به این محل نه بخاطر هنر مجسمه سازی بلکه - بمنظور تحقیق در مسائل روحانی و دینی بود.

در پایان سخنرانی من نزد خانم سارا فارمر (SARA FARMER) که جلسه را بنحوی جالب و غیر قابل وصف اداره کرده و یک شوق و حرارت خاص روحانی در همه امور ایجاد کرده بود رفتم. از آنجائیکه مشاورا لیهارا قبلا در کامبریج در منزل خانم اوله بال (OLE BALL) ملاقات کرده بودم بخود جرات داده و خودم را با معرفتی نمودم. میس فارمر دست مرا برای مدتی صمیمانه در دستهای

شود و لکن بالفرض که چنین طرح اید آلی قابل درک و تصور باشد چه کسی قدرت اجرا و استقرار آنرا خواهد داشت؟ آیا من بمنوان یک کشیش مسیحی میتوانم شتم و یا امید داشتهم که عقیده و فکر تمام افراد جمعیت خود را بسوی چنین طرحی جلب کنم؟ بدون شک امید و توانائی من به جذب و تقلیب تمام اهالی کشورم به مراتب کمتر بود و بعقیده من هیچ فرد انسانی با هرگونه قدرت روئائی قابل تصور و یا شخصیت فردی قادر نبود همه اینها نوع بشر را داخل چنین مرحله ای جدید از ترقی و تکامل بنماید. هنوز بکمال وضوح بخاطرسر میآورم که چگونه مدتهدار حول و حوش هستنات - هیل ( Chestnut Hill ) قدم میزدم همان جائیکه حس این مسئله ناگهان بفکرم خطور کرد که " فردی با قدرت مافوق بشری باید ظاهر شود " تا بتواند فرمانبرداری و متابعت عمیمانه تمام اهل عالم را بیک طرح اید آلی جهت تمدن عالم انسانی بدست آورد ."

این طرز فکر من بطور کلی بود تا روزیکه ماری - لوکاس ( Mary Lucas ) خانم سفیدپوش که قریباً از زیارت حضرت عبدالبهاء مراجعت کرده بود مرا بزیر یک درخت سیب و بر روی چمن زارهای سراشیب برده و ظهور دیانتی را از کشور ایران برایم توجیه نمود. توضیح مشارالیهها خیلی ساده و فقط شامل این چهارکلمه بود " خداوند ما آمده است " لحظه ای که ماری لوکاس این کلمات را ادایکرد احساس نمودم این همان قدرت مافوق بشری است که قبلاً درباره لزوم آن جهت تمدن بشری و تنفیذ طرح اید آلی اندیشه کرده بودم. چگونه و بپه علت چنین احساسی بمن دست داد؟ این خانم سفیدپوش درباره خصوصیات اخلاقی و روحانی و عظمت مقام حضرت عبدالبهاء داد سخن نداده و یا آنکه اصول دیانت بهائی را برایم تشریح نکرده بود. چقدر عظیم است قدرت کلام زیرا همین کلمات ساده توانسته بود فکر قلب و روح مرا بسوی دیانت بهائی

بکشاند و لکن در ماورای این چهارکلمه قدرت دیگری نهفته بود و به ماری لوکاس آن قوت و نفوذ کلام را بخشیده بود که مراد خول در ظل امرالله هدایت کند و آن عبارت از یک اهتزاز و جنبش روحانی بیمانندی بود که ماری لوکاس به همراه خود از عکا آورد. بود و سبب اقتناع و اطمینان قلب من شد این قوه " محرکه " عالم هستی بود که کلمات او را فرا گرفته و این چنین روح مرا تکان داد. اگر حضرت عبدالبهاء بنفسه زیر آن درخت سیب ایستاده و مرا مخاطب قرار داده بودند بیش از این چهارکلمه سبب اقتناع من نمیشد زیرا که بعد و مسافت ظاهری را در عوالم روحانی راهی نیست. ماری لوکاس بر روح حضرت عبدالبهاء را به همراه خود آورده بود و من این روح را احساس کرده و متقاعد شدم - بخصوص که روح و فکر من هم در آن ایام نحوه حس مشکلات و رفع احتیاجات شدید جهان را دریافته بود ( " یک شخصی باید با قدرت مافوق بشری ظاهر شود " .

این کیفیت اولین ملاقات عجیب و غیر مستقیم من با حضرت عبدالبهاء بود که شاید قبلاً مقدر شده بود. دومین ملاقات با حضرتش بطور مستقیم و حضوری در حالیکه هنوز در شهر عکا مسجون بودند بطریق ذیل اتفاق افتاد:

در فوریه سال ۱۹۰۸ موهبت زیارت حضرت عبدالبهاء در معیت مسیسیس لوآ گتسینگر ( Lua Getsinger ) که نامش در تاریخ امرالله ماثوث است نصیبم گردید. من بطور تصادف یا شاید بر حسب تقدیر در پله های هتل شپارد ( Shepard ) در شهر قاهره که چند روزی برای گذراندن ایام مرخصی خود بد آنجا مسافرت نموده بودم به خانم لوآ برخورد کردم. آن ایام در کالج رابرت ( ROBERT ) واقع در شهر اسلامبول معلم زبان انگلیسی و لاتین بودم. لوآ با تعجب فراوان سؤال کرد " شما اینجا چکار می کنید " و من هم با همان درجه از تعجب ایمن سؤال را از مشارالیهها کردم. معلوم شد که لوآ قصد

## آهنگ بد پیغام

در آن وقت روز غذا تناول نمیفرمودند در سر میز شام از ما پذیرائی مینمودند. حضرتش در اطراف میز مشی فرموده و مرتباً بشقاب های مهمانان خود را از غذا بر میفرمودند. این منتهای مهمان نوازی شرقی است که کسی مهمل خود را شخصاً و بدست خویش پذیرائی نکند. پس از صرف غذا، حضرت عبدالبهاء معمولاً مطالب مختصری در مسائل روحانی بیان میفرمودند. متأسفانه حافظه ام آنچنان قوی نیست که همه بیانات حضرتش را بخاطر آورد و لکن دو قسمت از بیانات مبارکه را که حاوی نصایح روحانی است بخاطر دارم. میفرمودند: "تنها آرزوی اقدام بعمل نیک کافی نیست بلکه این آرزو باید توأم با عمل باشد شما در باره مادری که به بچه خود میگوید "اوه چقدر تو را دوست دارم" و لکن از دادن شیر باو امتناع میورزد چگونه قضاوت می کنید؟ یا در باره مرد فقیر و فلسفی که میگوید "من میخواهم یک دانشگاه عظیم تأسیس نمایم" چگونه فکر مینمائید؟" و در فرصت دیگر در باره لزوم بردباری توأم با محبت در مقابل رفتار و کردار بد و ناخوش آیند دیگران چنین میفرمودند!

"ممکن است فردی اظهار کند که من فلانکس را تا آنجاکه قابل تحمل باشد تحمل خواهم کرد و لکن بهائیان باید افراد راحتی و قتیکه غیر قابل تحمل هم هستند تحمل کنند."

سه خصوصیت فوق العاده که تمام بیانات حضرت عبدالبهاء را مشخص میکند در این دو نونه از بیانات مبارک یافت میشود: منطق عالی و غالب - طبع شوخ و غلق و خوی مطبوع و سبک روحی الهام بخشی که هنگام ادای فرمایشات مهم و خطیر - حضرتش وجود داشت. فی المثل وقتی میفرمودند: ".... و لکن بهائیان باید افراد راحتی و قتیکه غیر قابل تحمل هم هستند تحمل کنند" حضرتش بطور جدی بمانظر نمیفرمودند و این معنی رانعی رساندند که ما را برای انجام وظیفه ای سخت و دشوار مأمور فرموده اند بلکه بکمال شوق و شغف بمانظر افکنده

تشریف به عکا و زیارت حضرت عبدالبهاء را دارد. مشارالبیها مراتشویق کرد که مسافرت خود را در کشور مصر متوقف نموده و بهمراه او رهسپار عکا گردم. من برای لواء توضیح دادم که قبلاً اجازه تشریف از حضرت عبدالبهاء خواسته ام و لکن آنحضرت مسافرت مرا در آن ایام مقتضی ندانسته اند. لواء با اصرار اظهار داشت که "لسا من اجازه دارم هرکسی را که بخوالم با خود بحضور مبارک ببرم". در جواب گفتم "ولی من ترتیب مسافرتی را تا کنار رود نیل با اتفاق دوست خود حسین داده ام." لواء اظهار نمود "مسافرت بکنار رود نیل در برابر موهبت زیارت حضرت مولی الوری چه ارزش و اهمیت دارد؟" منطق لواء قانع کننده و شوق و حرارت مشارالبیها سوق دهنده بود. بیست و چهار ساعت بعد خود را در - اطاق مجاور اطاق حضرت عبدالبهاء در زندان تاریخی عکا درحالی توأم با آرامش و سکون یافتیم.

اولین ملاقات من با حضرت عبدالبهاء گنج کننده بود. ابتدا "بداخل یک اطاق مطالعه طویل که انتهای آن با پنجره های بزرگ فرانسوی روشن میشد راهنمایی شدیم. میز تحریر بزرگی در آنجا توجه مرا جذب کرد و لکن هیچکس در پشت آن نبود فقط نوری از آن ساطع بود. همانطور که بانتهای اطاق نزدیک میشدیم یک شخصیت با عظمت و وقار در لباس مخصوص شرقی نمایان شد. او حضرت عبدالبهاء بود.

لواء گسینگر بزانجا افتاده و با شوق و حرارتی غیر قابل وصف ردای حضرتش را بوسه میزد. اما وظیفه من در آن موقع چه بود؟ من کسی نبودم که از روی عدم صمیمیت و صداقت کاری را انجام دهم. آیا این کافی بود که فقط دست حضرتش را فشار بدهم؟ همانطور که در حال تردید و اضطراب ایستاده بودم حضرت عبدالبهاء کاملاً حالت ناگواری را تشخیص داده مرا - در میان بازوان خود گرفتند و از آن حالت شک و ناراحتی نجاتم دادند. سپس فرمودند "خوش آمدید" سه روزه عصرها بهنگام شام حضرت عبدالبهاء که



## آهنگ بدیع

و تدوین میفرمودند که اگر بدین طریق رفتار کنیم چقدر سرور و شادی برای ما فراهم خواهد شد . من میخواهم بر روی این مسئله مهم تأکید کنم که حضرت عبدالبها همواره با شادی و شغف مخصوصی حیات روحانی را ترسیم و توجیه و در ضمن آنرا توصیه و سفارش میفرمودند . چراکه غیر از این باشد ؟ آیا فی الحقیقه حیات روحانی انسان شادی بخش تر از اقسام دیگر حیات و طرق زندگی نیست ؟ این فلسفه شادی و سرور در حیات روحانی اصل اساسی و مهم بیانات و نصایح حضرت عبدالبها بود بکرات به زائرین و واردین درید و فرمودند " آیا خوشحال و مسرور هستید " و سپس اضافه میفرمودند " مسرور باشید " آنانکه مسرور و شادمان نبودند با استماع این بیان مبارک میگریستند و حضرت عبدالبها تبسم میفرمودند تبسمی که حاکی از این حقیقت بود " گریه کنید زیرا که در ماورای این اشگها آفتاب شادی و سرور سطوع خواهد کرد " و گاهی آنحضرت با دست های مبارک اشگهای آنان را از گونه هایشان پاک میفرمودند بطوریکه محضر مبارک را با سرور قلب کامل ترک مینمودند .

در این هنگام که افتخار زیارت حضرت مولی الموری نصیب من شده بود شدیدا تحت فشار کالج رابرت بعلت مقررات انضباطی آن بودم و همین مقررات یکی از علل مسافرت تشریحی من بمصر بود . از طرف دیگر در سالهای قبل از یک ناراحتی عصبی که معلول کار زیاد بود بتدریج رهائی یافته بودم . گاهی اوقات چنان ناراحت و مضطرب میشدم که آرزو داشتم - سوراخی در زمین باز شده و در آن فروروم سپس - در بآترا بروی خود فرو بندم . در این اوقات من آرزو و اشتیاق هندو را برای خاموشی و فنادارک میکردم . یک روز صبح حضرت عبدالبها بدوین مترجم خود بمناطق من تشریف فرما شده و در کنارم جلوس فرمودند یک دست مرا در میان دو دست مبارک گرفته و برای مدتی نگاه داشتند . حضرتش تا آن موقع

جویای سحت و سلامتی من نشده بودند زیرا ناگفته میدانستند . از آن لحظه بیعد برای همیشه از آن حالت اضطراب و ناراحتی رهائی یافتم و همواره از زنده بودن در این عالم بدون توجه بمشکلات زندگی خوشحال و مسرورم .

پس بالاخره ایام زودگذر وصال بسر آمد و پس از سه روز تشریف که برای ما معین شده بود هنگام فراق در رسید . من مرکز آن لحظه را فراموش نمیکنم که لواء گسینگر در حالیکه از پله ها بائین میآمد میگریست و قلبش قشرده میشد و در همین حال مرتبا بعقب برگشته و بحضرت عبدالبها که بکمال عطوفت در بالای پله ها ایستاده بودند میگریستند و همچنین هرگز فراموش نخواهم کرد که چگونه حضرت مولی الموری بکمال شادی و سرور به اشگهای لواء نگریسته و تبسم میفرمودند زیرا میدانستند که این قطرات اشگ از زرب ناب قیمتی تر است چه که این اشگها نشانه تسلیم و رضای محض و علامت تقدیم روح و قلب لواء به درگاه حضرتش بود . این اشگها نمایش ربیبی عشق شده - مشارالیه با حضرت مولی الموری بود . حضرت عبدالبها میدانستند این اشگها اشگ غم و اندوه نیست بلکه همچون باران ربیبی است که بشارت ظهور و بروز شکوفه ها و گلهای بهاری را میدهد .

حاجت نیست بگویم که بهار آنسال در کالج رابرت یکی از بهترین ایام دوران حیات من بود هرگز پرنندگان با این لطف و شیوایی برایم نسروده و گلها و ریاحین با این زیبایی و دلپسندی نشگفته بودند و هیچگاه - اشعه طلایی آفتاب این چنین مرامست و بیخود نکرده بود . مقررات خشک انضباطی کالج نیز همچنانکه اشعه آفتاب و غبار را متفرق میکند بدون ایجاد کمترین ناراحتی محو و نابود شدند . شاگردان من که برخی از آنان چاقو و ششلول با خود داشتند بیش از همیشه بمن علاقه و محبت می ورزیدند . چنین بود قدرت - سحر انگیزی که من بهمراه خود از تنکا آورده بودم . در تابستان سال ۱۹۱۰ مجددا افتخار زیارت

## آفتابگردی

و تعظیم گنان منتظر قدم مبارک بودند . من به تنهایی بعنوان يك فرد آمریکائی فرصت را مختصم شمرده ششم به کیفیت مشی مبارک دوخته و از عظمت ملوکانه حرکات آنحضرت و جلال و شکوه تمامی وجود مبارکش لذت میبردم و لکن بعضی اینکد شیکل اطهر نزد يك شدند بی اختیار سرم را بعنوان تعظیم فرود آوردم گویا قدرتی مخصوص در وجود حضرتش موجود بود که هرکسی را با احترام و تعظیم و امید داشت . این قدرت مخصوص را پرفسور ادوارد برون تنها فردی از اهالی مغرب زمین که بحضور حضرت بهاء الله مشرف شده نیز بهنگام حضور در محضر مظهر الهی احساس کرده و بی اختیار سر تعظیم در مقابل جمال قدم فرود آورده است . این قدرت را حضرت عبدالبهاء بنظر وادار کردن دیگران به تسلیم و اطاعت بکار نمیدرند و بهمین جهت هیچگاه برای نفوس غیر بهائی آنرا آشکار نمیفرمودند . میتوانیم بگوئیم این يك امتیاز و افتخاری بود که نصیب مؤمنین بحضرتش میشد که تا حدود آنچه را که در پس حجاب یعنی هیکل عنصری مبارک پنهان بود مشاهده کنند و اثرات مستقیم قدرت عالم وجود را که در این مرحله اولیه توسعه روح مافوق طبیعت بنظر میرسد و لکن ممکن است در آینده ای دور و بر اثر تکامل روح انسانی طبیعی بنظر برسند ادراک نمایند . حضرت عبدالبهاء هرگز قدرت روحانی خود را بمنظور ایجاد تحیر و ترس در نفوس غیر بهائی و ارباب ارتیاب و یا ترغیب آنان جهت مقصدی مشخص بکار نمیدرند . در این باره نمونه روشن و واضحی را بعدا ذکر خواهم کرد .

روزی که وارد حیفا شدم بواسطه ابتلا بحضرت د ساتتری که در طول مسافرت های خود بدان دچار شده بودم در ستر بیماری افتادم . حضرت عبدالبهاء پزشک مخصوص خود را جهت معالجه من فرستاده و شخصا نیز از من عیادت فرمودند . شیکل مبارک در ضمن عیادت اظهار داشتند " ای کاش میتوانستم بیماری ورنج ترا به جسم خود منتقل کنم "

حضرت عبدالبهاء نصیب شد و این شرف بر حسب دعوت مبارک دست داد . من افتخار این را داشتم که مدت یک هفته در محضر مبارک بوده و در مهمانخانه زائرین شرقی واقع در دامنه کوه کرمل مقیم باشم . هیکل مبارک در آن ایام بعلیت وقوع انقلاب جوانان ترك در تابستان سال ۱۹۰۸ از سجن چندین ساله دولت عثمانی رهائی یافته و در شهر حیفا در خانه ای که بوسیله مسیس جاکسن ( Mrs. Jackson ) برای حضرتش ساخته شده بود اقامت داشتند حاکم بیار و ستمکار که آنحضرت را به اعدام و یا تبعید به صحرای فیزان در تونس تهدید نموده بود دچار قهر و غضب الهی شده و بسر نوشتی که برای حضرت عبدالبهاء تعیین کرده بود یعنی " اعدام " بوسیله جوانان ترك گرفتار آمد . از آن پس حضرت عبدالبهاء برای اولین بار بعد از زمان طفولیت خود از لذت آزادی بهره مند شده و در دامنه کرم الهی جایگزین شدند .

بنظر نگارنده عظمت و جلال سیمای مبارک و قدرت و متانت شاهانه آنحضرت در این ایام خیلی بیش از دفعات قبل جلوه گر بود . این بار حضرتش از لحاظ سیما با شکوه تر و از نظر متانت و وقار شاهانه تر از دفعات قبل بنظر میرسیدند و قدرت و هیبت محضر مبارک بمراتب بیشتر بود .

هر روز عصر بهنگام غروب آفتاب زائرین را که در اطایق بزرگ اجتماع کرده بودند بحضور میپذیرفتند و بیاناتی در مسائل روحانی بیان میفرمودند . یکروز بعد از ظهر زائرین را مشاهده نمودم که خارج از دروازه حیفا در انتظار قدم حضرت عبدالبهاء هستند هیکل انور بملاقات قنسول ترکیه تشریف برده و قرار بود بزودی مراجعت فرمایند . چند لحظه بعد کالسکه مبارک در دامنه تپه ای کوچک جائیکه شیکل اطهر از کالسکه خارج شده و بقیه راه را تعمداً پیاده طی میفرمودند توقف نمود زائرین ایرانی با حالت احترام مخصوص بخود یعنی دست بسینه

## آهنگ بدیع

زیست‌شناسی بدان نائل آمده برای توضیح فرمودند . سبب همیگن مبارک به بیان خود ادامه داده و فرمودند " و لکن علت دیگری هم جهت بروز مرض وجود دارد . بیماری ممکن است بواسطه تحریکات و تأثرات عصبی حاصل شود . هر چیزی که بر روی اعصاب ما تأثیر بگذارد و یا ایجاد وحشت و تحریک ناگهانی در ما بنماید بدون شك در سلامتی ما تأثیر خواهد داشت .

### بایان قسمت اول

بقیه از صفحه ۲۳۲ ( رساله نبوت خاصه )  
علائم و کمالات مدعی این مقام را در پرده بیان میکنند و بالجمله این رساله " شریفه مانند سایر آثار مبارکه اش بحری است زخار ملو از معارف بدیعه که بزرگان عرفا و اساطین حکما و محققین شیخیه و متبحرین اهل خیر و حدیث همگی میتوانند از آن بهره وافی بردارند و آن رساله مبارکه بعد از بسطه صدر بایین کلمات عالیات است قوله تعالی :

الحمد لله الذی جعل لمرآة الواح کتاب الاذن طراز  
النقطه التي عينت بعد ما شئت و قدرت قبل ان  
قضت و اذنت حين ما اجلت و احكمت فلاح ما يلوح  
بها جوهریات كيونيات العتشمه في حقائق اهل  
للاهوت ليعرفن كل الممكنات في مقام عرفان الصفات  
بما تجلى الله في مقام عرفان ظهور الذات بانه لاله  
الاهو في ازل الازال لم يك في ذاته معه غيره  
ولا يمكن في الامكان ذكر من نفسه ان ذاتيه لهي  
الذاتيه الساذجيه التي هي بكيونيتها مقطعه  
البيديات عن مقام العرفان و مسدده سبل الايات  
عن مقام البياح اذا انها كما هي عليها لا يعرف احد  
كيونيتها ولا وصف ازليتها ولا تمت صدانيتها  
انما سوسها قد وجد و افي مقام الامكان بالابداع و  
ذو توافي مقام الاكوان بالاختراع سبحانه و تعالی  
لم يزل كان نفسه و اصف نفسه و ذاته موحد ذاته ولا  
يعلم احد كيف هو الالهو سبحانه و تعالی عما يصفون

الخ ( ۲۳۱ )

هنوز هم این بیان مبارک را فراموش نکرده ام من در آن لحظه احساس میکردم و مطمئن بودم که اظهار این مطلب صرفاً بخاطر اظهار همدردی نیست بلکه آنچه را که حضرتش میفرمودند همان مراد و مقصود قلبی مبارک بود . اینست نمونه ای از عشق عمیق و عظیم ملکوت که حضرت عبدالبها بکرات و مراتب از آن صحبت میفرمودند عشقی که نیل بدان برای ما بندگان آستان مشکل بلکه تقریباً منتع و محال است بخریند که تمامی کوشش خود را برای نیل بدان بکار ببریم .

حرم این عشق از اظهار همدردی و دلسوزی و مواسات والاتر و بالاتر است این عشقی توأم با فد اکاری است . وقتی بگذشته مینگریستم بنظم عجیب مینمود که همیگن مبارک این بار چون دفعه قبل قدرت روحانی خود را مستقیماً برای شفای من بکار نبردند و مراتب تحت معالجه پزشکی خود و دستورات داروئی او قرار دادند پس از سه روز کسالت برطرف و حالت صحت عودت نمود . چه این بار حضرتش مستقیماً بوسیله قدرت روحانی خود بمن شفا عنایت فرمودند ؟ در این چرا یک درس عمیق روحانی مکنون است و آن اینکه شفای امراض جسم در قلمرو ماوریت روحانی آنحضرت نبود بلکه ماوریت آنحضرت تبیین و تشریح تعالیم الهیه و توجیه قدرت روحانی و نفوذ کلمات پزشکی دانی آسمانی بود . عوارض و امراض جسمانی حائز اهمیت کمتری از تکامل و ترقی روحانی ما هستند .

در مورد صحت جسمانی بطور عموم در این مقام عین بیان مبارک حضرت عبدالبها را که در سفر قبل به نگارنده اظهار فرمودند مینگارم " سلامتی عبارت از تعادل و توازن عناصر مرکبه بدن انسان است . همیگن انسان از عناصر معینه ای ترکیب یافته است زمانی که این عناصر در حالت تعادل و به نسبت های معینه خود باشند سلامتی حاصل و اگر نقصان و یا فزونی در این عناصر راه یابد حالت مرض دست دهد " بدین ترتیب پنججاه سال قبل حضرت عبدالبها بیانی ساده همه حقایق را که امروز علم جدید -

# رساله نبوت خاصه

عزیم سلیمانی

رساله اثبات نبوت خاصه که تقریباً یکهزار و یکصد بیت و معادل پنج جز و نیم قرآن میشود از قلم حضرت نقطه اولی جل ذکره بخواهش منوچهرخان والی اصفهان در حضور خود او و جماعتی از اجله ارباب علم بلسان عربی در منزل سلطان العلماء امام جمعه آن شهر که مهماندار حضرت اعلی بود بدون سکون قلم عز نزل یافت و بلافاصله در همان مجلس توسط یکی از اهل علم تلاوت و موجب حیرت و انده هاش - مستمعین و سبب ایمان و ایقان شخص والی گردید آن آیات با هرات که مانند سیل از قله علم و حکمت آن حضرت جریان یافته است مشتمل میباشد اولاً بر خطبه بدیعه بلیغه فی در حمد حضرت باری عز و جل مضمن بیان توحید و تقدیس و تنزیه ذاتی و تجلیات صفاتی و شئون افعالی ثانیاً بر نعوت محمد مصطفی و ثالثاً بر مناقب اولاد ظاهریین ا و صلوات الله علیهم اجمعین و ذکر مقامات عالییه کمال و شرح جهات وحدت و بینونت آنان و بیان بدئیت و ختمیت و نبوت و ولایت آنگاه نام معتمد الدوله را با تجلیل میبرند و تصریح میفرمایند که این رساله در جواب سؤال اوسست سپس با عباراتی زیبا و مطمئن بشرح خلقت و مراتب ابداع و اختراع و کیفیت نفوس نزول و صعود و چگونگی ظهور مشیت و اراده و عوالم مجردات و مادیات و مبادی و غایات میپردازند و کل اینها را بوجهی خاص مرتبط بمسئله ولایت مطلقه و نبوت کلیه میفرمایند و حدیث اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد را تفسیری بدیع میکنند و کم کم مطلب را ببیان نبوت خاصه یعنی اثبات حقانیت حضرت رسول اکرم منجر

میسازند آنگاه از اسم آن حضرت و عدد حروف نام شریفش در همین لفظ اوصاف هیکل و سیمای مبارکش از سر تا قدم حتی مردمک چشم و سایر شئون جسدیه و شمایل اخلاقیه اش بر نبوت او دلیل میآورند و نیز بشرحی که انسان از فصاحت و حلاوتش بغرب میآید و از اوج امواج دریای مسافرش در عجب میشود از اسامی ابوبن و اجداد و عدد ازدواج و اولاد و تعداد سنوات عمر و علامت روز و ماه و سال و ولادت و وفات و نظر با وضاع سهامی بر حقیقت وجود مسعودش اتیان برهان میکنند و بعد از آنکه ذرات زمین و آسمان را از جوهریات و عرضیات و ازمه و امکنه و طبایع و سرائع و غیر ذلک بر حقانیت او شاهد میآورند مطلب را بمعجزات حضرتش میکشاند و میفرمایند اعظم از همه آنها قرآن است که خداوند آوردن مثل آن را در امکان هیچکس ننهد پس بد با تعبیری طلیح توضیح میدهند که مراد از مثلث عبارت از توه الهیه و قدرت ربانیه و کلمات قدوسیه و معانی لایفه قرآنیه است که احدی از عهده اتیان مثل آن بر نیآید و آیه ( لو نزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشیه الله ) اشاره بهمین معنی است مقصود صورت کلمات ظاهره نیست چه که این حروف و کلمات را تماماً اعراب هم در اختیار داشتند و از آنها تراکیبی بوجود میآورند ولی ناقد آن مزایای معنویه بود و آثاری بر آن ترکیبات مترتب نمیشد آنگاه سخن بیان مسائل عالییه دیگر و خوض در اسما حسنی الهیه میفرمایند حق جل جلاله را اسم مکنون مخزونی است که قائم آن را در یوم خود ظاهر میفرماید و چون خود هنوز اظهار قائمیت نفرموده بودند

# جوانی که قیام کرد و موفق شد

دکتر بهرام داروگر

همه عمر برند ارم سر از این خماری روستی که غنوز من بیدم که تو دردم نشسی  
" فروغی "

دل داده \* غزلخون و پرشور را هوای کوی جانان بسری افتد - بند های این زندگی مادی را که چون قفس تنگ و دلغریب ما را احاطه کرده پاره میکند و سرگشته کوه و دشت میگردد - نار عشق بر میافروزد و سر حلقه شید ائیان جمال جانان میشود . شرط وفا و مقتضای عبودیت آستان بها بجای میآورد و از خانه و آشیانه میگریزد - بجنود منصوره ا مر اقدس ابهی بیوسته در شمار مجاهدین فی سبیل الله در میآید .

این مهاجر عزیز جوان ۱۹ سال پیش در شهر مشهد متولد شد دوران تحصیل را در طهران گذراند پدر و مادری روحانی و هفت برادر مهر پروردار که هر یک شهباز اوج عرفانند و سیمغ تاف وفا - پدر از باده محبت الله مست و مادر چون " دریای معانی " در هیجان و خروش او در تحت توجه این پدر و مادر مهربان پرورش یافته و از پرتو ایمان روحانی و نورانی شده . من از دیر باز این پروانه ببقرار را میشناختم - در سر شوری و در دل - شوقی داشت مجاهد سبیل عشق بود و پیمانہ بدست از صهبای وفا - در میان دوستانش چون ستاره ای درخشند بود و در جمع جوانان اختر تابنده - نطق شیرین را با بیانی نمکین در هم میآمیخت و وقار و متانت را با صفا و محبت توأم داشت - با آنکه جوان بود و سرد و گرم روزگار ندیده قصد هجرت نمود و آماده اجرای فرمان سالار جیش عزم بها گشت .

بخاطر میآورم که دو سال پیش در ایام صیام با سیمائی برافروخته بمن گفتم ( آرزو دارم که بمهاجرت از - ایران موفق شوم ) ماهیهات من کجا و این موهبت عظمی کجا مگر آنکه بهندام دعا مرا یاد کنید " این فکر عاشقانه کم کم روح و جسمش را فرا گرفت تا آنکه جز روی دلجوی یار جمالی نمیدید و جز اوای دوست نغمه ای نمیشنید چشم از - جهان و جهانیان بر بسته بود و بجمال محبوب عالمیان برگشاده خود نیز این معنی را دریافته و میگفت  
شود آئینه \* دل طور سینا چو با رویت شود آنسی مقابل

تموجات این احساسات دوتن از دستانش رانیز بهیجان آورد - تابستان فرارسید - آن بلبلی شید ائی باد و دل داده \* سودائی دیگر باشوق و ذوق و پشتکار فراوان شروع بکار کردند - بعضی اشخاص آنها را از موانع کار میترسانند گروهی از مصائب و بلیات سخن میراندند و عده ای آنها را از گرمای طاقت فرسای مقصد میهراساندند ولی او هر بار در جوابشان میگفت

در ره منزل لیلی که خطر هاست در آن شرط اول قدم آنست که جنون باشی  
او پروانه ببقراری بود که میخواست پروبال در گرد شمع جمال ذوالجلال بسوزاند و این دومین شرط حرکت است . آنها بکار خود ادامه دادند تجاری و سپس عکاسی را فرا گرفتند . در اواخر در چهره او آثار زحمت و رنجی را که در راه رسیدن به هدف مقدسش متحمل میشد میدیدیم . در دقایق آخر آن هنگام که هیجان بختها

## آهنگ بدیع

درجه رسیده بود و شور و شوق در دل و تب و تاب عشق در اوج خویش بود معلوم شد که بواسطه قلت سن مانع حرکت د و تن دوستانش خواهد شد ولی این ضربه ذره ای از شوق و ذوق اینکه موفق شده است در صفوف جنود الهی داخل شود نکاست. وقتی که قدم در راه گذارد از هیچ چیز نمیترسید و از مرگ باکی نداشت.

\* \* \* \* \*

در نامه اولش از کیهت مینویسد: هوا گرم است باد گرم موسی و رطوبت خفه کننده در راهمه را آزار میدهد. اما برای من موهبت اندر موهبت است.

در نامه دیگری مینویسد - از حضرت بهاء الله میخواهم که لباس فنا بر من بپوشاند و مراد مرا احب احب خاک رهگذر نماید. در جوابش نوشتم هرگز نخواهی مرد در ملکوت ابی حیات ابدی خواهی داشت مگر نه اینکه حضرت بهاء الله فرموده اند "انت ملکی و ملکی لایقنی کیف تخاف من فنائک".

در نامه ای که در زمستان ارسال داشته مینویسد "کارم بعمون و عنایت جمال مبلرک خوب شده ماهی ۸۰۰ روپیه حقوق میگیرم" بخاطر آوردن روزی که حرکت میکرد جز بعمون و عنایت و صون و حمایت حق اتکائی نداشت ولی مگر نه آنستکه حضرت بهاء الله میفرمایند:

"ونریکم من افق الابهی و ننصر من قام علی نصره امری بجنود من الملائع الاعلی و قبیل من الملائکة المقربین"

مگر حضرت عبد البهاء فرموده اند ".... جنود ملا" اعلی در اوج علائق بسته و مهیا و منتظر و مترصد مرد میدان و فارس عرفان که بمحض جولان نصرت نمایند و تأیید کنند و قوت الظهر گردند. پس خوشحال فارسی که اسب جولان - د شد و طوبی از برای دلیری که بقوت عرفان در میدان برهان بتاؤد و صف جهل بدرود و سپاه ضلالت شکست دهد و علم هدی بلند کند و کوس غلبه بنوازد.

تویندگی چونگد ایان بشرط مزد مکن که خواجه خود روشیند و پروری د اند

مدتی گذشت و نامه ای از او شد با آخره نامه اش رسید نوشته بود "مدتی بیمار بودم گرمای هوا - طوفان - باد گرم موسی همراه بارطوبت بجان مردم آتش میزند اما من بیلا میخوانم آنها را رنگارنگ بکنم بلاکه لطفی ندارد بایستی در هم بیامیزند و معجون دلپذیر سازند و بجانم آتش زنند.

بزن آتش که این بپراهن تن میان جان و جانان گشته حاصل

د استانش را یکی از دوستان گفتم گویا برایش نوشته بود که اگر مشکل است بازگرد. در نامه ای در این او اخرد رجوابش نوشت همه عمر بزندم سرا زاین خمار و مستی که هنوز من نبودم که تو دردم نشستی

اینجا دیگر خطابش با محبوب بیهمتا است زیرا مدتی است که او دیگر جز محبوب نمی بیند. و مدتی است از او نامه ای اندام او - اکنون فقط با تصویرش که در پیش رویم گذاشته ام سخن میگویم:

پشمان گویا روشن و سیمای درخشان در مقابل هزارها سخن میگوید. نامه غایب را بخاطر میآورم گفته هایش را از نظر میگذرانم و چارلز و هیجان میبوم فکرم بال میگردد و مرغ اندیشه ام به پرواز در میآید صدای ملکوتیش بگوشم میرسد صلا میزند که نگاه کن بآن روبرو نقشه جهاد خطیر روحانی که برای فتح عالم انسانی درگیر است بنگر. آن خطوط قرمز جنسود ملا" اعلی و وسیل خروشان مهاجرین و مهاجرات میباشند که از نقاط مختلفه عالم بهائی بسوی جهان ظلمانی ما میبند پیش میروند و هر یک مشعلی از تعالیم مبارکه در دست دارند و برای جهاد علیه ظلمت جهل و نادانی و غفلت در حرکت تو نیز یکی از افراد این سپاه حیاتی ببین چگونه این مشعلها بهم نزدیک شده مشعلی بزرگ و نورانی پدید میآورد تا جهان بنور آن روشن شود تو نیز مشعل خود را بدست گیر و آواره بلاد شو و بخاطر بیاور که چگونه حواریون حضرت روح خود را فراموش کردند و سرگشته دیار و آواره بلاد شدند تا آوازه امرش جهانگیر شد تو نیز آنچه کن.

لجنه جوانان بهائی زاهدان

۱۱۹ بدیع

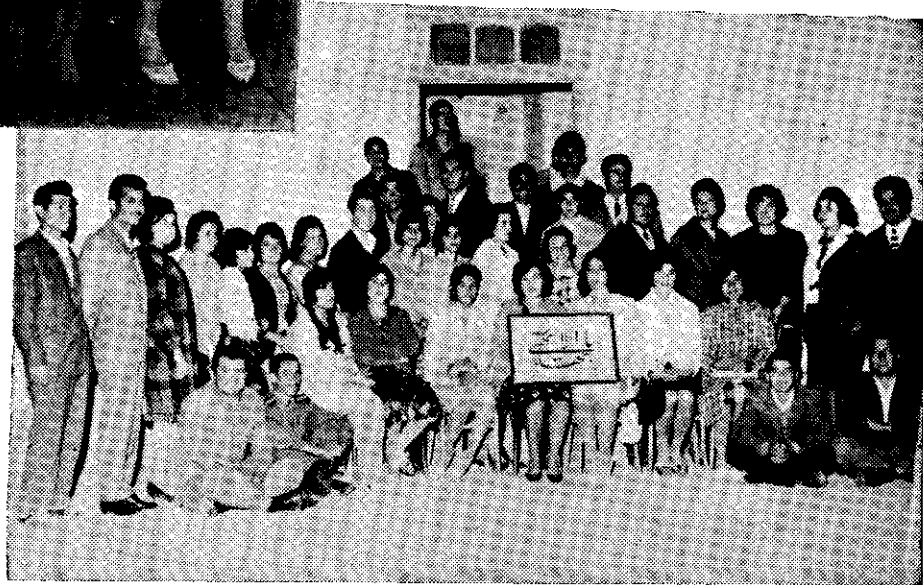


لجنه جوانان بهائی بندرگز باحضور

نماینده محترم محفل روحانی

جوانان بهائی زاهدان

۱۱۹ بدیع





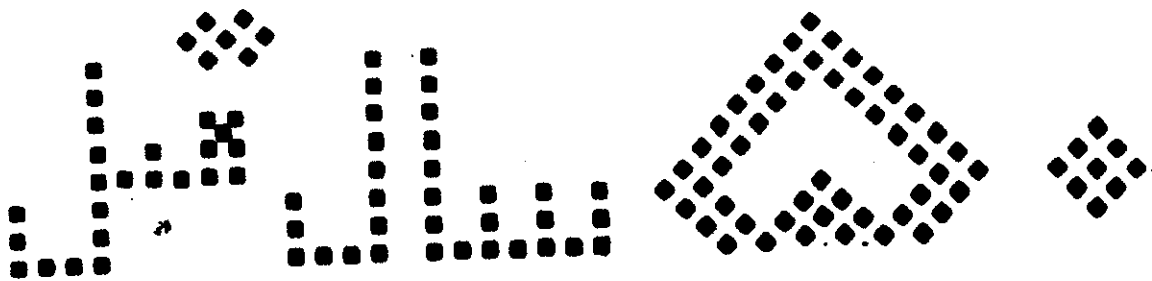




آتش طور بر افروخته از روی توب بود	سدره نار نشان قد دلجوی توب بود
آنچه شمس از فلک غیب بقا کرد طلوع	عکسی از پرتو انوار مه روی توب بود
آنچه بدر از افق برج لقا کرده ظهور	برقی از بارقه الممت نیکوی توب بود
بود روی همه بر کعبه بهنگام سجود	روی ما بود که بر قبله ابروی توب بود
خاک از خون شهیدان همه دم رنگین است	این اثرها همه از قوه بازوی توب بود
خفک آن سینه که از ناوک موگان تو سوخت	خرم آن سر که بمیدان فنا گوی توب بود
رنج بیهوده بظلمات کشید اسکندر	چشمه آب بقا خاک سرکوی توب بود
مرغ و دای که بهم انس و تعلق دارند	دل شیدائی من خلقه گیسوی توب بود
بتغای وصال شده محکم چون کوه	رشته عمر که باریک ترازموی توب بود

نه همین دم زند از وصف تو نیز امروز

که بهر دور ثنا جوی توب بود



## ست دوم

جلول محمدی  
از اهل تبریز - امریکا

ساخته بودند که کالسکه حامل حضرت عبد البها تا جلوی چادر بیايد ولی حضرت عبد البها خیلی جلوتر از مدخل زمین پیلده شدند و پیاده آمدند در حالی که گروه انبوهی در پشت سر مبارك بودند. دور تا دور چادر صندلی گذاشته شده بود ولی محوطه نسبتاً وسیعی در وسط پیلز بود مقارن ظهر حضرت عبد البها در وسط چادر قرار گرفتند و فرمودند: "آن قوه عثایی که شماها را در این باد شدید و سرما باینجا آورده و مجتمع ساخته عظیم است و بی نظیر . . . . آن نیروی الهی است و عنایت ملکوتی حضرت بها" الله که موجب این اجتماع گردیده . . . . "

"مزاران مشرق الاذکار در شرق و غرب بنما خواهد شد ولی این اولین مشرق الاذکار غرب است و دارای مقام و اهمیتی عظیم . . . . " در خارج از چادر در وسط جنگل و در کناره دریاچه میشیگان - محلی که باید حجر زاویه مشرق الاذکار گذارده شود تعیین شده بود حضرت عبد البها بدان محاسل تشریف فرما شدند و جمعیت حلقه وار اجتماع نمود. در این موقع خانم ایرین سی هولمس تیشه ای طلا - در جلد چربی بحضور مبارك تقدیم داشت حضرت عبد البها آنها گرفتند و مجدداً در جلد چربی جای دادند و فرمودند که بیل و کلنگ معمولی بیاورید و اولین کلنگ را بنام جمیع اهل عالم بر زمین زنند و مقداری هم خاک برداری فرمودند سپس نمایندگان ملل و اقوام مختلف عالم که حاضر بودند هر یک بنویسه خود در این امر شرکت جستند و از حفره ای که جای نصب حجر زاویه معبد بود خاک برداری کردند و هر یک

## در شیکاگو

حوالی غروب بود که حضرت عبد البها بشیکاگو نزول اجلال فرمودند و همان شب در جلسه ای که لجنه مشرق الاذکار ترتیب داده بود و صد هائفر حضور داشتند بیاناتی فرمودند که مضمون خلاصه آن این است:

"معبد واقعی کلمه الله است که باید من علی الارض بدان توجه داشته باشند چه که اساس وحدت عالم انسانی کلمه الله است . . . . معابد مظهری هستند از آن نیروی عظیم اتحاد و اتفاق تا نفوس بهنگام - اجتماع متذکر گردند که کلمه الله برای آنها تشریح شده تا آنها را متحد و متفق سازد . . . . این است که حضرت بها" الله بنای معبد را مقرر داشت . . . . تا جمیع ادیان و نژادها و فرق در ظل آن مجتمع گردند . . . . و آن مشرق الاذکار است . . . . "

مزاران سال نفوس انسانی با یکدیگر در نزاع و جدال بودند . . . . هزاران سال ملل یکدیگر را تحقیق نمودند و اجنبی و پست و بیگانه خواندند پس است . . . . " و بیانات خود را با مناجاتی خاتمه دادند و برای ملت آمریکا طلب تأیید فرمودند که توفیق ارتفاع علم وحدت انسانی یابند و صلح عمومی تأسیس نمایند .

## در محل مشرق الاذکار

بامداد روز بعد که باد نسبتاً شدیدی هم در ساحل دریاچه میشیگان میوزید در محل زمین مشرق الاذکار خیمه بزرگی که یانصد نفر در آن جا میگرفت برپا شده بود و مدخل و جاده مخصوص هم

که برای این منظور جلو میآمدند نام و ملیت و نژاد او بصدای بلند گفته میشد .

شرکت کنندگان در این مراسم عبارت بودند از اهالی ممالک ایران - سوریه - مصر - هندوستان - ژاپن - آمریکای جنوبی - هند - انگلستان - فرانسه - آلمان - نروژ - سوئد - دانمارک و همچنین نماینده مذاهب مختلف و سرخ پوستان آمریکائی .

پس از آنکه خاک برداری تمام شد حضرت عبدالبها<sup>ه</sup> سنگ زاویه بنا را بازم بنام جمیع اهل عالم نصب فرمودند و فرمودند : " عهد ساخته شد "

### پند خاطره

هوارد کلیی آیوز در کتاب خود این خاطره را از شخصی که شاهد عینی قضیه بوده نقل میکند این شخص میگوید که من در همان مهمانخانه ای که حضرت عبدالبها<sup>ه</sup> منزل داشتند ساکن بودم صبح زودی بود و حضرت عبدالبها<sup>ه</sup> منشی میفرمودند و مطلبی را برای منشی خود دیکته میکردند پیر مردی ژنده پوش از جلوی مهمانخانه عبور کرد حضرت عبدالبها<sup>ه</sup> منشی خود را فرستادند و او را بداخل مهمانخانه خواندند همینکه آن مرد آمد با او دست گرمی دادند و تبسمی بر از مهر فرمودند که گوئی سالهاست این مرد را - میشناسند آن مرد سرو وضعی نا مرتب داشت و مخصوصا شلوارش مندرس و پاره پاره بود حضرت عبدالبها<sup>ه</sup> که عبا<sup>ی</sup> مبارک را بردوش داشتند بکناری تشریف بردند من دیدم که شلوار مبارک بزمین افتاد و عبا<sup>را</sup> بدور خود پیچیدند و شلوار را برداشتند و آنرا در کمال رأفت با آن مرد مرحمت فرمودند و فرمودند با مان خداوند نباله مطلب را شروع بدیکته کردن فرمودند چنانکه گوئی ابدا اتفاق نیافتاده است .

اعضای محفل روحانی بهائیان نیویورک از حضور مبارک استدعا میکنند که ریاست افتخاری محفل روحانی را بپذیرند حضرت عبدالبها<sup>ه</sup> در کمال رثوت و مهربانی میفرمایند " عبدالبها<sup>ه</sup> بنده است نه رئیس " .  
مردی بی سواد که کارگر عادی معدن ولی پسر از

صفا و روحانیت بود وصف حضرت عبدالبها<sup>ه</sup> را بر حسب تصادف شنیده بود و میدانست که کی و در کجا صحبت میفرمایند مسافت بعیدی را می پیماید و خود را بسانفرانسیکو میرساند و در جلسه شرکت میکند . مثل معمول بیانات مبارک حضرت عبدالبها<sup>ه</sup> بوسیله مترجم بانگلیسی ترجمه میشده و ترتیب این بوده که جمله ای میفرمودند و مترجم آنرا ترجمه میکرد و بعد جمله دیگر را میفرمودند . این مرد معدنچی با کمال خلوص و وقت بیانات مبارک را گوش میداده همینکه مترجم شروع - بترجمه میکند این شخص ناراحت میشود و به پهلو - دستی خود میگوید چرا این مرد در بین بیانات مبارک صحبت میکند . دفعه دوم که مجددا نوبت مترجم میشود این دفعه بر ناراحتی او افزوده میگردد و - بلندتر میگوید " را میگذارید این مرد مزاحم شود چرا او را بیرون نمیکنید " باو میگویند که " این شخص مترجم است و بیانات مبارک را از فارسی بانگلیسی ترجمه مینماید " معدنچی با تعجب میپرسد " مگر آنچه که آنحضرت میگوید فارسی است من که میفهمم - هر کس میفهمد " .

بلی این شخص عمرگرز در عمرش حتی يك کلمه فارسی هم نشنیده بود فارسی نیدانست ولی میگفت میفهمم اینکه چه میفهمید و چگونه میفهمید . تا که بگویند و چه بگویند و که بشنود . درک این لطیفه بعقل سلیم خوانندگان واگذار میشود شاید قسمتی از جواب این مطلب را در مکتب اشراق افلاطون و در این شعر ملای روم بتوان جستجو نمود :

ای بسا هند و و ترک همزمان

ای بسا دوترک چون بیگانگان

پس زمان عدلی خود دیگر است

عدلی از همزمانی خوشتر است  
شخصی از معارف آمریکا که عقیده ای بخدا نداشت و بهیچ دینی هم معتقد نبود موقعی که حضرت - عبدالبها<sup>ه</sup> در یکی از کلیساها صحبت میفرمودند جزو مستمعین توار میگرد و از آن تاریخ بعد از هر فرصتی

## آهنسنگ بد بسنج

را مخاطب ساخته و فرمودند :

هو اللسه

این روز آخر و ملاقات آخری است حالاد یگر سوار -  
واپور شده میرویم و این آخر وصیت من بشما است و  
بکرات برای شما صحبت داشتم و بوحثت عالم انسانی  
دعوت کردم که جمیع بشرندگان خداوند هستند و خدا  
بجمیع مهربان کل رازرق میدهد و حیات می بخشد در  
حضرت ربوبیت جمیع بنده اند و فیوضات الهیه یکسان  
مذول لهذا باید ما هم با جمیع ملل عالم در نهایت  
مهربانی باشیم و این تعصبات دینیه و جنسیه و -  
تعصبات وطنیه و سیاسی را فراموش نمائیم جمیع روی  
زمین یک کره است و جمیع ام یک سلاله اند و کل -  
بندگان یک خداوندند پس هر نفسی سبب کدورت دیگری  
شود نزد خدا گناه کار است خدا جمیع قلوب را مسرور  
میخواهد تا هر فردی از افراد در نهایت سعادت زندگی  
نماید و از اختلافات و تعصبات دینی و مذهبی و -  
تعصبات جنسی و سیاسی و وطنی بیزار و در کنار گردد  
شما که الحمد لله چشمتان بینا شد و گوشتان شنوا  
گشت و تلبتان آگاه دیگر نباید نظر باین تعصبات و  
اختلافات نمائید بلکه باید نظر بالطف الهی کنید  
که اوشبان حقیقی است و بجمیع اغنام خود مهربان  
با آنکه خدا بجمیع مهربان است آیا جائز است ما که  
بندگان اوهستیم با یکدیگر جنگ وجدال نمائیم لا والله  
بلکه باید بشکرانه قیام کنیم و شکرانه الطاف الهیه  
الفت و التیام با یکدیگر است و محبت و مهربانی بعموم  
خلاصه مباد اقلبی آزرده نمائید یاد رباره \* یکدیگر غیبت  
کنید با جمیع خلق یگانه باشید جمیع را خویشان خود شمرد  
همیشه مقصدتان این باشد که دلی را مسرور کنید گرسنگ  
را اطعام نمائید برهنه بی را بپوشانید ذلیل را عزیز کنید  
بیچاره را چاره ساز گردید و پریشانی را سروسامان بخشید  
این است رضای الهی این است سعادت ابدی این است  
نورانیت عالم انسانی چون من برای شما عزت ابدیه  
میخواهم لذا چنین نصیحت مینمایم . . . . .

\*\*\*

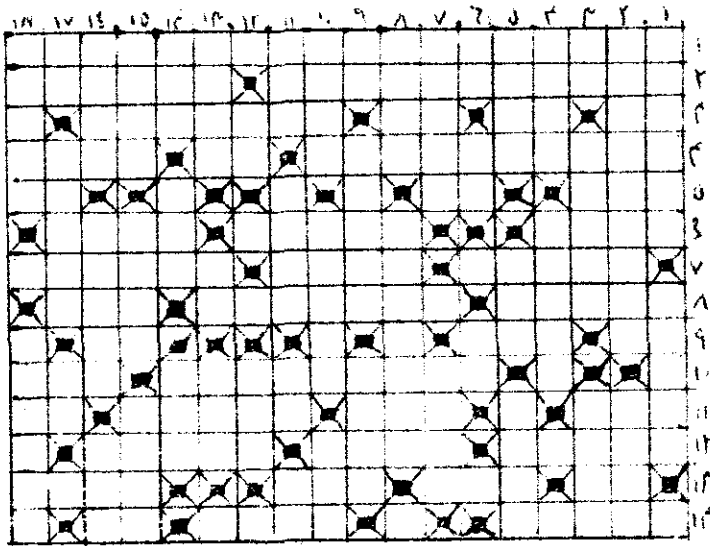
برای درك محضر مبارك استفاده مینماید . یکسی از  
دوستان از او میپرسد که " آیا عظمت عبدالبها را  
احساس میکنی ؟ " جواب میدهد " آری درك عظمت  
آبشار نیاکارا برای تو مقدور است ؟ " .  
خانگی از نویسندگان معروف آمریکا که مصائب و  
آلام از هر طرف او را احاطه نموده بود بحضور  
مبارك مشرف میشود موقعی که از طاق مبارك خارج  
میگردد در جواب سئوالات عدیده ای که از او میکنند  
میگوید " عمینقدر بد انید که من در حضور خدا  
بودم " .

## بازگشت

روز ۵ دسامبر ۱۹۱۲ هرچند که آفتاب نیویورک  
میدرخشید ولی روز خوبی نبود نه هوا مطبوع بود و نه  
تبسی بر لبهای مشایعین حضرت عبدالبها مشاهده  
میشد قیافه ها گرفته و خاطرها آزرده بود جمیع  
مشایعین در سالن کشتی " سلتيك " که برای -  
حرکت مهیا میشد جمع شده بودند و در حضور مبارك  
باسکوت مطلق ایستاده و با نگاههای حسرت چشم  
از مولای محبوب خود بر نمیداشتند .

دلی از سنگ بیاید بسر راه و داع . این دلها  
از سنگ نبود دلهای لطیف دوستداران عالم انسانی  
بود قلبها پر از عشق و مهر بهائیان آمریکا بود که  
تحت تأثیر درك محضر آن بزرگترین مسلم الهی و -  
عواطف عالیه انسانی تلطف و صیقلی شده و جز  
روحانیت و صفا چیزی در آنها جا نداشت و این  
عواطف بصورت قطراتی که بآرامی از گوشه چشمها  
جاری بود بدرقه راه آن محبوب بیهمتا میگردد .  
در سالن بزرگ کشتی از گلهای اهدائی یاران خرمی  
تشکیل شده بود . حضرت عبدالبها یک يك یاران  
را مورد مهر و تفقد قرار میدادند و بهریک از آنها  
دسته ای از آن خرمن گل عنایت میفرمودند و عنایات  
مقتابع امیدوار میساختند .

پس از آنکه ملاقاتهای فردی و مراسم تودیع  
و اظهار لطف بفرود فرد مشایعین تمام شد جمیع



## جدول آهنگ بدیع

شماره ۱۲

افقی

۱- ام المعباد عالم بهائی ۲- درلوح ۱۰۵ بدیع نازل شده و مقصود حضرت عبدالبهاء است - نام فرزند دلیر ورقای شهید ۳- بقای بی انتهی - رودی در اروپا - اگر آخرش را اولش هم داشت از مقدمات نماز بسود - يك وادی از هفت وادی ۴- یکی از ایادی امرالله که تا لیفاتی هم دارد - از آلات طرب - بیابان ۵- يك حرف از یکی از طوایف ایرانی زیادتر دارد - مخفف اگر - اشاره بدور ۶- سرخس سرسبز آباد میدهد - تهیه دیدن و آماده کردن کاروانسرا و مهمانسرا و همچنین بایتختیکی از کشورهای افریقائی ۰ - ۷- يك حرف بآخرش اضافه کنید شاید اب و ابن و روح القدس گردد - نابود - عده ای از سران سپاهی که سلسله هائی مثل آل زیار و آل بویه را تشکیل دادند ۸- خارج از طریق صواب - از ملائکه مقربین - وارونه اش هوس است ۰ - ۹- حرف ندا - درخت خرما - از جدائیهها شکایت میکند ۱۰- از مشرقات جلیله ارض اقدس - حیوانی است درهم ریخته ۱۱- در ظل جمال قدم امتدادش برانصد هزار سال یا بیشتر است - هر آنکس که دندان ... - منسوبه یکی از آلات موسیقی قدیم است - از آن سو مکان است ۱۲- شاعری است که حدیث معروف کسارا بنظم در آورده و منسوب به وفا است - ... اندر دهان ماهی شد - چشمه ۱۳- تکرارش بازچه بچه ها است - از باغهای معروف تاریخ - دوست و مددکار - ... سلامتی است ۱۴- جریان - صاحب ارزنگ - دهان .

عمودی

۱- اسم مادر حضرت حرم روحیه خانم - جبل باسط ۲- در کتاب بیان به " قمر المنیر " موسوم شده - زیاد ۳- خاکی است - باد هائیکه سبب انتشار و انتقال گروه های نر گیاهی میشود - روایت کننده ۴- دوست پریشان و درهم ریخته - از مرکبات بی درد ۵- جمع امین - دیدن - کتاب رباعلی ۶- از آن طرف درود و ستایش است - من و شما - قلب وارونه ۷- مقصد ادرنه است - به وارونه اش يك حرف اضافه کنید تا صفحه شود ۸- در عربی لافز معنی میدهد - در بغداد نازل شده است ۹- جز نیست - یکی از اختراعات بسیار مهم جدید - کثرو پست تر ۱۰- حرف اولش را در وسطش هم بگذارید نام یکی از شهرهای مهم جنوب میشود - انگلستان - از فرزندان نوح - ۱۱- دوروی و حیل - بائیز - بدر - علامت فعل در فارسی ۱۲- حیوان وحشی - در مقابل ثریا ۱۳- دارای شرف و احترام - قلب - بسر ۱۴- قوطی شکسته - مرغ درهم ریخته - خرما ۱۵- کشاورز درهم ریخته - از انواع طلاق اسلامی - قیوم الاسماء - تفسیر سوره " آن است ۱۶- پیرو حضرت رباعلی - بر چمها - باید با عمل تو ام گردد ۱۷- حرف تعریف عربی و کسان و خویشان - دختر بیغمبر اسلام و هیال امیرالمؤمنین - از آن طرف بدر است ۱۸- برزگر - از بروج شمسی .

## آهن‌گ بدیسه

بقیه از صفحه ۲۲۱ (عشق و ازدواج)

مسلم است که باید در طلب آن بکوشد. مع الاسف مشاهده میشود که مردم نیز بدون چون و چرا این فکر سخیف - غرب را قبول و از آن پیروی میکنند و حاصل آن امراض و فساد اخلاق و طلاق است که روز بروز در تزايد و توسعه میباشد.

بعضی ملل هستند که ازدواج شرعی و عرفی هر دو را اجرا میکنند در حالیکه ملل دیگر هیچ ملاک و مأخذی را قائل نیستند ( مگر بگوئیم آزادی کامل ملاک عمل است ) بعضی از ملل اطفال غیر شرعی را قانونی دانسته و مادر طفل را مجرم و بد نام نمیشمارند مللی نیز وجود دارند که تولید اطفال غیر شرعی را بنابر سیاست کشور خود تشویق و آن اطفال را در مؤسسات دولتی پرورش میدهند . با چنین اوضاع و احوال شکی نیست که امر ازدواج سریعاً رو به فساد و خرابی میرود - اظهار این مطلب که انسان مانند حیوان باید از غرایز طبیعی خود پیروی کرده بایست و سیله زندگی سالمی برای خویش تأمین نماید کاملاً بی‌مورد است . البته انسان حیوان نیست و غرائز انسانی از - غرائزی که محرک حیوانات بی‌شعور است بحدی متمایز و مجرب است که تبعیت از غرائز حیوانی نه فقط برای انسان غیر ممکن بلکه مضر و خطرناک است حیوانات تحت تأثیر غرائز طبیعی قرار گرفته و اعمال و حرکاتشان نیز ناشی از همان غرائز است و حال آنکه در انسان چنین نیست زیرا انسان دارای مواهبی مانند آزادی اراده و درک معنویات و تزئید عواطف بعدد قوای فکری بوده و این مواهب نیروی عظیمی در او تولید نموده که باید تحت اداره و نظم در آید و بطوریکه اکنون مشاهده میشود بیهوده مصرف نگردد .

( پایان قسمت اول )

۱۸	۱۷	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۴	۳	۲	۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۰	۹	۸
۵	۴	۳	۲	۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۰	۹
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۰
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵
۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۰	۹	۸	۷
۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۰	۹	۸

حل جدول شماره ۱۲